



اندکی قریحه و مقدار بسیار زیادی عشق و علاقه

آقای کریم امامی را همه اهل ادب و کتاب می‌شناسند. با سال‌ها سابقه در کار نشر و انتشارات و از راهگشایان ویرایش. آقای امامی خود یک کتاب بیشتر ترجمه نکرده‌اند، اما در اکثر زمینه‌های ادب - از جمله ترجمه - همه متفق القول هستند که کریم امامی از پیشروان است و نیز البته در اکثر زمینه‌های هنری دیگر. از نقد نقاشی گرفته تا علاقه‌های شخصی ایشان - حتی گل کاری که با شیوایی تمام و با حوصله‌ای در حد یک مدرس به همه مشتاقان می‌آموزند.

کریم امامی

مثل چی؟

یکی آلیس در سرزمین عجایب و یکی هم تصویر هنرمند در جوانی اثر جیمز جویس.

ولی این کتابها که قبلاً ترجمه شده‌اند.

بله، ولی اینها مثل همان سنگ نوزده من معروف هستند که در میدان ده در یک گوشه افتاده بود و هر پهلوانی از راه می‌رسید سعی می‌کرد آن را از جا بکند تا زورمندی خودش را به اهالی ده نشان بدهد. بنده هم حالا باید زورم را بزنم. کتاب جویس را پهلوان قبلی در هشتاد روز ترجمه کرده‌است. ترجمه من، اگر فراغت پیدا کنم، هنوز سه سال دیگر کار دارد.

شما ترجمه را یک نوع فعالیت فرهنگی - هنری

می‌دانید؟

طبعاً. ترجمه یک اثر تأثیرگذار حتماً یک کار فرهنگی است، و خوب ترجمه کردن آن یک کار هنری. دون کیشوت قاضی، با وجود

شما بعد از ترجمه گتسیبی بیزگ ترجمه رمان را رها کردید. چرا؟

در زندگی اگر من تنها به یک نوع کار چسبیده بودم، مثلاً همین کار رمان که شما می‌پرسید، امروز حتماً کارنامه بسیار پر و پیمان تری داشتم. لعنت بر معاش که آدم به خاطر آن باید همه کار بکند، و اغلب از آن کاری که بیشتر دوست دارد باز بنماند! من البته آدمی هستم با علاقه‌های مختلف و به همین خاطر است که در طول سالیان به مشاغل گوناگونی پرداخته‌ام مثل روزنامه نگاری، مترجمی، ویراستاری، مدیریت انتشارات، تدریس زبان انگلیسی و در سالهای اخیر حتی کتابفروشی. ولی در همه این مشاغل همیشه دست به قلم هم بوده‌ام. اما من ترجمه ادبی را کنار نگذاشته‌ام. و این نیت قطعی را دارم که وقتی برای خودم فراغت بیشتری پیدا یا در واقع ایجاد کردم، چند اثر کلاسیک انگلیسی را به فارسی برگردانم.

ترجمه از سر وظیفه‌شناسی و دریافت حق‌الترجمه آدم را زود کم حوصله می‌کند

اشکالات آن در ضبط اعلام، و با وجود اینکه ترجمه‌ای است به زبان اهل فن ناوراسته، و ممکن است، دقت کنید می‌گویم ممکن است، بعضی اشکالات ترجمه در آن باقی مانده باشد، يك آفرینش دوباره در زبان فارسی است، و این هنر است.

به همین دلیل است که مترجمان در ایران عملاً به دلیل ترجمه‌شان تبدیل می‌شوند به مطلعان و صاحب نظران ادبی - فرهنگی؟

به قول قدیمی‌ها از قحط الرجال آبلیمو است. چون متخصص تاریخ هنر نداریم یا کم داریم، کسی که يك کتاب تاریخ هنر ترجمه می‌کند بلافاصله می‌شود مدرس تاریخ هنر در يك یا چند مدرسه عالی در مرکز یا در اقصی نقاط کشور. البته مترجمی که کارش را با احساس مسئولیت انجام می‌دهد و مقدار زیادی منابع و مراجع دور خودش جمع می‌کند، اگر در آغاز ترجمه هم اطلاع زیادی از موضوع نداشته باشد، کار که به پایان رسید باید آدم نسبتاً مطلعی شده باشد.

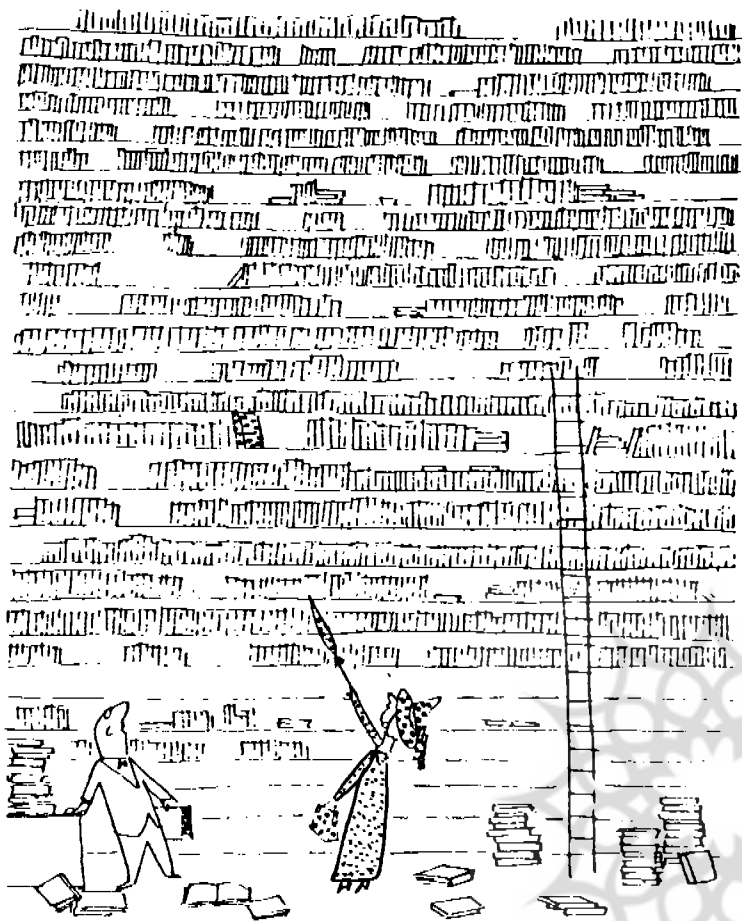
برای این نوع کارها شما عقیده به استفاده از مترجم متخصص ندارید؟

حتماً دارم، ولی کو مترجم متخصص؟ در خیلی از زمینه‌ها ما حالا چندتایی متخصص داریم، یا داشتیم، ولی اینها که لزوماً مترجمان خوبی نیستند. از طرف دیگر به اندازه‌ای تقاضا برای تدریس وجود دارد، و مخارج زندگی هم طوری متخصصان را در منگنه قرار داده که چاره‌ای جز قبول این پیشنهادهای تدریس ندارند. حق التدریس ساعتی پانصد تا هزار تومان حتماً درآمد بیشتری از وقتی که صرف ترجمه شود ایجاد می‌کند. پس متخصص هم در این دور و زمانه به طرف تألیف و ترجمه جلب نمی‌شود مگر اینکه از روی عشق باشد.

من همیشه برای کارهای تخصصی استفاده از يك تیم مترجم - متخصص را توصیه کرده‌ام. ولی به خاطر برخی ویژگی‌های اخلاقی ما ایرانیان که تکروی یکی از آنهاست تعداد کمی از «تیم»‌ها را بیشتر در میدان نمی‌بینم. از متخصصان، حداقل در ویرایش محتوایی آثار، حتماً باید استفاده شود.

نظرتان نسبت به مترجمان حرفه‌ای چیست؟

مترجم حرفه‌ای یعنی کسی که الف) معاش خود را از راه ترجمه تأمین کند، و ب) چون تمام وقت خود را صرف ترجمه می‌کند به درجه‌ای از تیحر و کاردانی و تسلط و به طور خلاصه «حرفه‌ای‌گری» برسد که يك سر و گردن از مترجمان آماتور بالاتر بایستند. ما مترجمان حرفه‌ای از نوع الف) داریم، مثل کسانی که در وزارتخانه‌ها یا سازمانها و شرکتهای بزرگ کارشان ترجمه است یا صاحب دارالترجمه هستند، ولی اینها اغلب کارشان ترجمه‌نامه و



گزارش و مدرک و سند است و برای انتشار نیست. آنهایی که برای ناشران کتاب کار می‌کنند درآمد مستمر کافی، آنقدر که از درآمدهای دیگر بی‌نیاز شوند، از راه ترجمه کسب نمی‌کنند، این است که اغلب مشاغل دیگر هم دارند. حرفه‌ای‌ترین مترجمی که ما داشته‌ایم ذبیح‌الله منصوری بوده است که از کیفیت کار او چه عرض کنم...

شما که همه چیز را درباره او گفته‌اید.

بله، من در آن مقاله به این نتیجه می‌رسم که منصوری اصلاً مترجم نیست ولی به عنوان نویسنده رمانهای تاریخی، مردم پسند آدم بسیار موفق است. پدیده «ذبیح‌الله منصوری» در واقع آنقدر از نظر خود منصوری قابل مطالعه نیست که از نظر مصرف کنندگان آثار او، یعنی آن جماعت انبوهی که برای تهیه کتابهای او سر و دست می‌شکستند و هنوز هم می‌شکنند. آسان پسندی این مردم است که پدیده قابل مطالعه است.

منصوری به عنوان قلمزن زحمتکش مجله «خواندنیها» که هر روز خدا ناچار بود زیر نظر تیزبین آقای مدیر به اندازه شش هفت

صفحه مجله «خبر» رد کند برای مترجمان دقیق و با وسواس هیچ سرمشقی نیست، ولی به عنوان پاورقی نویسنده امروزه سرمشق خیلی هاست و برای خودش صاحب مکتب شده است.

ولی منصوری تنها نبود، بودند مترجمان دیگری از همان قماش، اسمشان را بگذاریم مترجمان بازاری یا «شاه آبادی».

بله، اسم نبریم. ولی این مترجمان يك تفاوت عمده با منصوری داشتند و آن اینکه هیچ وقت کار مستقلی از خودشان ارائه نمی دادند. وقتی دست به کار می شدند که يك کتاب خوش فروش در بازار پیدا می شد و معروفیت پیدا می کرد. آنوقت می نشستند و به سرعت آن را با مقداری دستکاری رونویسی می کردند و به اسم خودشان و یا با يك اسم جعلی به چاپ می سپردند. مشوق اینها ناشرانی بودند که این کتابهای رونویسی شده را چاپ می کردند و به بازار می فرستادند. این کتابها با تخفیف فروش ۳۰ درصد و گاهی بیشتر روانه کتابفروشی های شهرستان ها یا کتابفروشیهای درجه دو و سه در تهران می شد. این مترجمان «از رونویس» اغلب مزد زیادی هم از ناشر دریافت نمی کردند. از حق ترجمه درصدی خبری نبود. مزد مقطوعی می گرفتند و می رفتند سراغ کتاب بعدی. در سالهای قبل از قحطی کاغذ که این امر رواج زیادی داشت، نشد یکی از مترجمانی که اثرش رونویسی شده بلند شود و برود به دادگستری و شکایت کند، تا اقلأً برای دیگران سرمشق یا مایه عبرت بشود. همه از گرفتن يك حکم محکومیت از دادگستری ناامید بودند، و می ترسیدند مخارج وکیل و دادگاه پول دور ریخته باشد. در حالی که از طریق کارشناسی می شود ثابت کرد کدام ترجمه مستقل و اصیل است و کدام ترجمه رونویسی شده.

ولی منصوری با این جماعت تفاوت داشت. او کار خودش را می کرد.

ولی از نظر تأثیر کارشان روی مردم این مترجمان در کنار منصوری جا نمی گیرند؟

اگر مقصودتان این است که مخاطبان هر دو، خوانندگان آسان پسند و غیر روشنفکر بودند چرا. استدلالی که برای تیرنه منصوری معمولاً به کار برده می شود این است که مردم را به خواندن کتاب معتاد کرده است، و این خوانندگان بعد از مدتی چیز فهم تر می شدند و به خواندن کتابهای بهتر و جدی تر رو می آوردند. حقیقتاً نمی دانم این استدلال چقدر درست است. کسانی را می شناسم که در دوران نوجوانی مشتری منصوری بوده اند و بعد که بزرگ شده اند کتابخوان و کتابشناس در بالاترین سطح شده اند. ولی از آدمهای دیگری که در بزرگی به آثار

منصوری علاقه مند شده اند چند درصدشان ازین مکتب فارغ التحصیل شده اند و چه تعدادشان هنوز در همان کلاس سر خودشان را گرم می کنند بنده نمی دانم. در فرنگ آدمهایی که کتابهای سبک می خوانند تعدادشان بسیار زیاد است و خیلی از آنها هیچوقت به کلاس بالاتر نمی روند.

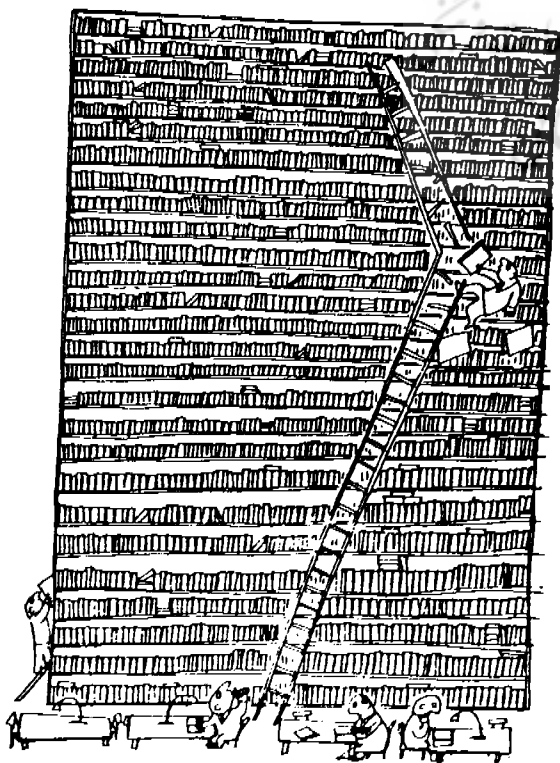
روی هم رفته شما کار این مترجمان را مفید می دانید یا مخرب؟ مقصودم از لحاظ تأثیر کلی کار آنها بر جامعه.

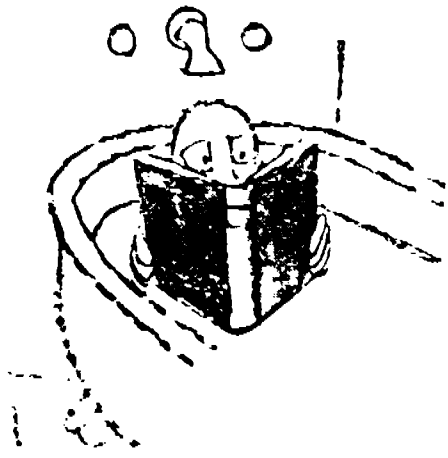
حتی اگر اشخاصی از دیدگاه جامعه شناسی تحلیلی ارائه دهند که کار این آقایان را «مفید» بخواند، چطور ممکن است من کار این جماعت را که از سر تا ته شلخته کاری و سرقت ادبی و رفتار خلاف اصول اخلاقی است تأیید کنم؟

خب، حالا اجازه بدهید قدری از ترجمه های جدی صحبت کنیم. شما به طور کلی از کار ترجمه چه تصویری دارید و امکانات و محدودیت های آن را چگونه ارزیابی می کنید؟

عرضم به خدمت شما، من همیشه در برابر این گونه سؤالیهای اساسی در مصاحبه ها در می مانم. جوابی که به شما خواهم داد

معادل هایی که قبول عام یافته اند باعث غنی تر شدن زبان فارسی شده اند





زبان‌شناختی یعنی اختلاف میان حوزه‌های معنایی کلمات نیز مداخله می‌کنند.

در این قبیل موارد مترجم قابل سعی می‌کند هم مفهوم را درست منتقل کند و هم ویژگی‌های کلامی متن را.

گفتید مترجم قابل، آیا ممکن است در همینجا، پیش از آنکه جلوتر برویم بگویید «مترجم قابل» برای شما چگونه آدمی است؟

بله، می‌گویم، هر چند که این مطلب بارها تکرار شده است. مترجم قابل به هر دو زبان تسلط دارد، و اگر تجربه چند سال زندگی در محیط زبان مبدأ را هم پشت سر داشته باشد چه بهتر. در زبان مقصد باید بر نوشتن مسلط باشد، یعنی توانایی بیان مفاهیم پیچیده را به زبانی روشن و مفهوم و ساده داشته باشد. بعضی از مترجمان فراموش می‌کنند که هدف اول ترجمه رابطه برقرار کردن یا خواننده نوعی است. اگر متن برگردانده شده مفهوم نباشد، هر چند که مترجم سعی کرده باشد یا رعایت امانت همه چیز را به فارسی برگرداند، کار خود را درست انجام نداده است.

پس تا اینجا شد تسلط به هر دو زبان و توانایی نویسندگی، و بعد معمولاً می‌گوییم احاطه به موضوع، و چون گویا در اینجا داریم صحبت از ترجمه ادبی می‌کنیم پس آشنایی نزدیک با ادبیات و فرمهای ادبی. البته چنین مترجمی باید تصور روشنی هم از کار ترجمه داشته باشد و وقتی دست به یک کار بزرگ می‌زند از تجربه و پختگی کافی برخوردار باشد. من تعجب می‌کنم که بعضی آدمها هنوز از گرده راه نرسیده، پیش از هیچ گونه تجربه اندوژی در ترجمه مقاله و داستان کوتاه، دست به ترجمه یک رمان مهم می‌زنند.

دیگر چه چیزهایی را برای مترجمی لازم می‌دانید؟

اندکی قریحه و مقدار بسیار زیادی عشق و علاقه. اگر کسی به کار ترجمه علاقه نداشته باشد و از سر وظیفه‌شناسی یا صرفاً برای دریافت حق‌الت ترجمه در این روزگار گرانی ترجمه کند، زود کم

شاید از نظر خود من هم بهترین و درست‌ترین جواب نباشد، ولی سعی خودم را می‌کنم. ترجمه یعنی نقل یک مطلب یا مفهوم از یک زبان به زبان دیگر. این ساده‌ترین تعریف برای ترجمه است، و در همین حد کسانی که خیر ترجمه می‌کنند، یا وظیفه مترجمی را مثلاً در دادگاه برای یک متهم زبان بسته بر عهده می‌گیرند به سادگی اطلاعاتی را که در یک زبان به آنها داده می‌شود به زبان دوم منتقل می‌کنند. توقعی که از این گونه مترجمان داریم این است که آن اطلاعات را درست و صحیح، بی آنکه چیزی به آن اضافه کنند یا چیزی از آن کم کنند، به مخاطبان خود بدهند. در این حد، ترجمه مشکلی ندارد و مترجم می‌تواند کارش را به راحتی انجام دهد، مگر وقتی که به واژه‌ای یا مفهومی در زبان اول، زبان «مبدأ» به قول زبان‌شناسها، برخورد که برای آن در زبان دوم، زبان «مقصد»،

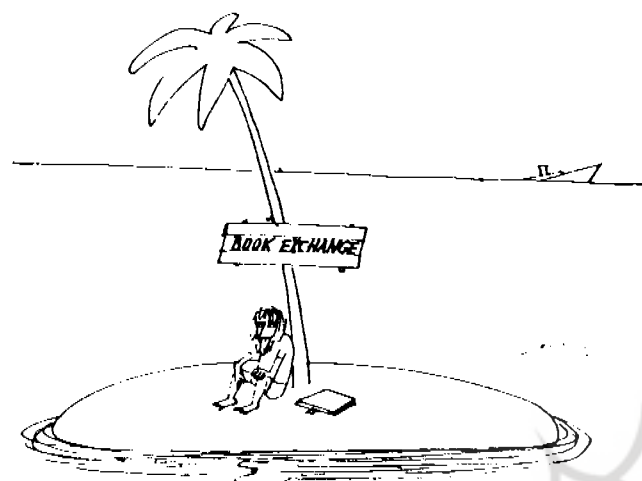


معادل جا افتاده‌ای وجود نداشته باشد. در این زمان هم مترجم می‌آید و توضیح می‌دهد. اصل واژه خارجی را به کار می‌برد و در کنار آن یک جمله توضیح می‌نویسد. حتی اگر جرات داشت یک برابر هم می‌سازد و پیشنهاد می‌کند.

مشکل ترجمه از جایی شروع می‌شود که انتقال مفهوم به تنهایی کافی نیست و فرم یا شکل خارجی مطلب، اجازه بدهید از اینجا اسمش را بگذاریم «متن»، نیز باید به زبان مقصد منتقل شود. اگر شعر است وزن و قافیه و سطر بندی‌اش، و اگر نثر است جنس الفاظش (واژه‌ها ادبی و نوشتاری هستند یا محاوره‌ای یا محلی و حال و هوایش و لحنش، از اینجا به بعد کار حسابی بیخ پیدا می‌کند و مسائل فرهنگی، یعنی اختلاف میان دو فرهنگ، و مسائل

حاصله می شود و کار خود را درست انجام نمی دهد.

هوای يك شعر شاد را به کلی از آن گرفته باشید، شما می توانید همه این کارها را بکنید بدون آنکه غلط فاحشی از نظر ترجمه مرتکب شده باشید. در اینجا داریم از رنگ و بوی کلمات و از نیم رنگها و سایه ها صحبت می کنیم. از میان کلمات و عبارتهای مترادف، باید مناسب ترین واژه ها را دستچین کرد. به زبان لری قضیه همان قضیه «بفرما، بنشین و بترگ!» است.



به نظر شما ترجمه ایده آل چگونه ترجمه ای است؟

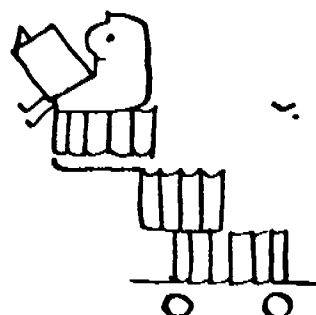
در ابتدا بگویم که هیچ ترجمه ای بهتر از اصلش نمی شود، یعنی قاعدتاً نمی شود، مگر در موارد استثنایی. در این قبیل موارد هم می بینیم اصل اثر کاستی هایی داشته که در ترجمه این کاستی ها رفع شده است. یا ترجمه بعضی خواص اضافی پیدا کرده است. مثلاً من عقیده دارم که ترجمه فارسی میرزا حبیب از کتاب «حاجی بابای اصفهانی» موریه از اصل آن بهتر است، حداقل از نظر کیفیت های نثر آن. ولی این يك مورد استثنایی است. بهترین ترجمه هم همیشه در مقایسه با اصل آن مقداری افت دارد. پس ترجمه ایده آل ترجمه ای است که کمترین افت را داشته باشد. از زبان متن ترجمه شده باشد نه از روی ترجمه آن به يك زبان دیگر. در حد امکان دقیق و برابر متن اصلی و در عین حال کاملاً مفهوم باشد. و زبان ترجمه دارای بافت فارسی باشد. روی کیفیت فارسی متون ترجمه شده این روزها ما زیاد تأکید داریم، و بعد از يك دوره ترجمه مکانیکی دقیق، به مرحله ای رسیده ایم که بهترین مترجمان مایک قدم از متن اصلی دور می ایستند تا بتوانند نثر خودشان را با فارسی شیواتری بنویسند.

ترجمه ایده آل خواص دیگری هم دارد؟
زبان مناسب. و در این «زبان مناسب» خیلی رازها نهفته است. چون شما در کار ترجمه ادبی می توانید يك ترجمه ظاهراً بی عیب و نقص ارائه کنید که در عین حال ناموفق باشد. چرا؟ چون زبان نامناسبی در دهان راوی یا در دهان شخصیت ها گذاشته باشید، یا لحن طنز آمیز نویسنده يك مقاله را به کلی نادیده گرفته باشید و آن را با لحن صد درصد جدی به فارسی برگردانده باشید. یا حال و

شما همه متون را ترجمه پذیر می دانید؟ یا اینکه بعضی ترجمه ناپذیرند؟

اگر قرار باشد در بازسازی يك متن دشوار ادبی در زبان مقصد هیچگونه افتی نداشته باشیم یا کمترین افت را داشته باشیم، پس در این صورت بعضی از متون ترجمه ناپذیرند. شعر حافظ را چگونه می شود به انگلیسی برگرداند؟ من خودم مدتی در این باره فکر کرده ام، حتی آزمایش هایی هم کرده ام. برگرداندن شعر به يك زبان دیگر در هر حال دشوار است. بازسازی موزیک آن ممکن است مترجم را به بیراهه بکشاند و از متن اصلی دور کند. اشاره ها به موضوع های اساطیری، مذهبی، ادبی و فولکوریک را چه بکنیم؟ تازه، شعر حافظ در هاله ای از ابهام پیچیده شده، که مترجم در برخورد خود با شعر آن را به یکسو می زند و در نقل مفاهیمی که در پشت آن پرده می یابد ممکن است برداشت های کاملاً اشتباه باشد. من خودم به این نتیجه رسیده ام که شرح آقای هروی را از شعر حافظ می توانم به انگلیسی برگردانم، ولی خود شعر حافظ را نمی توانم.

متون ترجمه ناپذیر در زبان های دیگر هم داریم، متونی که آنقدر با زندگی و فرهنگ آن زبان عجین است که برگرداندنش کار بسیار دشواری خواهد بود. در حقیقت ما مترجمان محتاط همه منتظریم ببینیم آقایان پُردل و جرئتی که با شجاعت، اگر نگوییم جسارت، دست به ترجمه «یولی سیز» و «در جستجوی زمان از



دست رفته» زده‌اند چه ارمغان خواهند آورد؟

حالا با اجازه شما می‌رویم به سراغ يك موضوع دیگر، مسئله معادل یابی، به نظر شما معادل یابی‌های مترجمان به غنای زبان فارسی کمک کرده یا آن را آلوده ساخته است؟

این هم یکی از آن موضوع‌هایی است که زیاد درباره آن صحبت می‌شود، مخصوصاً از وقتی که استاد نجفی کتاب «غلط‌نویسیم» را در آورده‌اند و به «گرته برداری» از الگوهای فرنگی ساخته‌اند. چطور ممکن است تنها به این موضوع بپردازیم بدون اینکه به ابعاد وسیع‌تر مسئله که در تمام شئون زندگی معاصر ما مصداق دارد توجه کنیم؟ «گرته برداری» تنها در ترجمه نیست. در اقتباس تکنولوژی هم هست، در راه و رسم زندگی هم هست.

در این عصر اشباع مبادله اطلاعات چگونه ممکن است از تأثیر گذاری زبان‌ها بر یکدیگر جلوگیری کرد؟ تازه، این جریانی است که از قرن‌ها پیش ادامه داشته است. زبان عربی بر فارسی تأثیر گذاشته؛ بعد زبانهای مغولی و ترکی تأثیر گذاشته (در عین حال که فارسی هم بر این زبانها و زبانهای دیگر همسایه تأثیر می‌گذاشته)، بعد زبان روسی در بعضی از مناطق کشور تأثیر گذاشته، تا نوبت رسیده به زبان فرانسه و حالا هم زبان انگلیسی. در این میان، من که خودم را آدم واقع بین می‌دانم، می‌بینم در کنار زبان شناسان ایستاده‌ام، یعنی تأثیر گذاری متقابل زبانها را بر یکدیگر يك پدیده طبیعی زبان‌شناختی می‌دانم، و بعد هم وقتی می‌بینم که يك واژه و يك ترکیب تازه رواج پیدا کرده و جا افتاده، ولو اینکه وارداتی دست اول یا دست دوم باشد، آن را می‌پذیرم و حتی به کار می‌برم. بنابراین بنده می‌توانم بگویم که آن واژه‌ها و ترکیبات جدیدی که از میان پیشنهاد های مترجمان قبول عام پیدا کرده‌اند، اینها باعث غنی تر شدن زبان فارسی شده‌اند. البته بعضی از پیشنهاد های مترجمان هم قبول عام پیدا نکرده‌اند چون از راه افراط یا کج سلیقگی ساخته شده بودند. رعایت اعتدال در همه مسائل ترجمه اصل مهمی است.



شما چند بار فکر پیوستن ایران را به پیمان جهانی حفظ حقوق مؤلف (کپی‌رایت) در نوشته‌های خود مطرح کرده‌اید و مترجمان و ناشران را حسابی ترسانده‌اید. فکر نمی‌کنید در حال حاضر پیوستن به پیمان کپی‌رایت برای ما زود باشد و مسائل صنعت نشر ما را زیادتر کند؟

بالاخره این قضیه کپی‌رایت حسابی کار دست من خواهد داد. چقدر راحت‌تر است که آدم شعارهای مردم پسند بدهد و بگوید «ترجمه از هر زبان به هر زبان آزاد است» تا اینکه فکری را مطرح کند که هیبت و مخافت آن همه را رم بدهد. چقدر آسان‌تر است آدم از فواید حفظ وضع موجود داد سخن بدهد تا اینکه سخنانی بگوید که به حرفان مجال حمله بدهد: یکی بگوید نوکر اجنبی است و با ناشران بزرگ خارجی گاویندی کرده و دیگری بگوید برای خودش می‌خواهد دستگاهی دست و پا کند. من اگر فکر پیوستن به این پیمان (و به عبارت دقیق‌تر پیمان کپی‌رایت ژنو یا U.C.C.) را مطرح کرده‌ام به دو علت بوده است:

یکی اینکه پس از گذراندن عمری در کار انتشارات و پیدا کردن علم و اطلاع از وضع نشر در بعضی از کشورهای دیگر، شخصاً به این نتیجه رسیده‌ام که پیوستن با وجود هزینه‌ها و تشریفات آن مآلاً به مصلحت ماست و باعث رشد کیفی و کمی صنعت نشر کتاب خواهد شد و خواسته‌ام که تا مجالی هست این سخن را گفته باشم. و دوم اینکه فکر کردم مطرح کردن پیشنهاد در این زمان که بازار بحث در مطبوعات گرم است باعث خواهد شد که موافقان و مخالفان درباره ابعاد گوناگون موضوع اظهار نظر کنند و موضوع پیوستن یا نپیوستن ایران خوب حلاجی شود، بر خلاف نوبت پیشین در اوایل دهه ۱۳۵۰ که ارزیابی مسئله تنها در کمیسیون‌های مقامات و صاحب‌منصبان در وزارت فرهنگ و هنر سابق انجام شد و کار به مباحثات علنی در مطبوعات یا مجلس نکشید. و حالا می‌بینم که کم و بیش يك جور بحثی هم در گرفته است، و از این بابت خوشحالم و از کسی هم گله‌ای ندارم.

شما می‌گویید پیوستن به پیمان کپی‌رایت مآلاً به

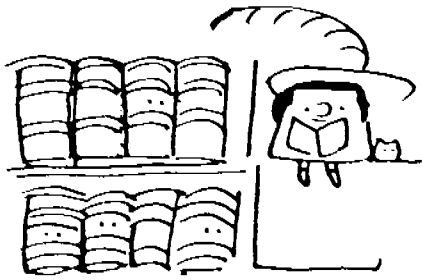
مصطلحت ماست. ممکن است بگویید مهم‌ترین دلیلی

که برای این کار دارید کدام است؟

به مصطلحت ماست برای اینکه صنعت نشر ما و مؤلفان و مترجمان ما را در تماس روز به روز با جهان اطلاعات و علم و دانش و نگارش قرار می‌دهد، و ما هم عضوی می‌شویم از يك جامعه جهانی پیشرو که به پدید آوردن آثار احترام می‌گذارد و آثارشان را حفظ و حراست می‌کند. ما در این جامعه با حقوق مساوی در کنار اعضای دیگر، اعم از جهان اولی و جهان دومی سابق و حالا نمی‌دانم جهان چندمی و جهان سوم می‌نشینیم، همان طور که در سازمان ملل متحد و بسیاری مجامع بین‌المللی دیگر می‌نشینیم و کسی هم اعتراضی ندارد. در عین حال الحاق به پیمان کپی‌رایت باعث می‌شود که صنعت نشر ما نظم پیدا کند، و پیشرفت داشته باشد و از کتابسازی‌های حقیر دست بکشد.

می‌گویند ناشران و مترجمان ما آمادگی پیوستن به پیمان کپی‌رایت را ندارند.

در اظهار نظرهایی که در این مورد شده، بعضی‌ها به ناشران و مترجمان خیلی بی‌لطفی کرده‌اند و با لحنی از آنان صحبت کرده‌اند که اسباب رنجش فراوان شده است. ایرانی‌ها مردم با



استعدادی هستند و به مقتضای نیاز می‌توانند خودشان را به آسانی با شرایط جدید تطبیق بدهند. وقتی تعداد زیادی از کامیونداران که در حمل و نقل بین‌المللی هستند می‌توانند دفاتری داشته باشید که به کامپیوتر و تلکس و فاکس مجهز باشد، ناشران ما چه چیزشان کمتر است؟

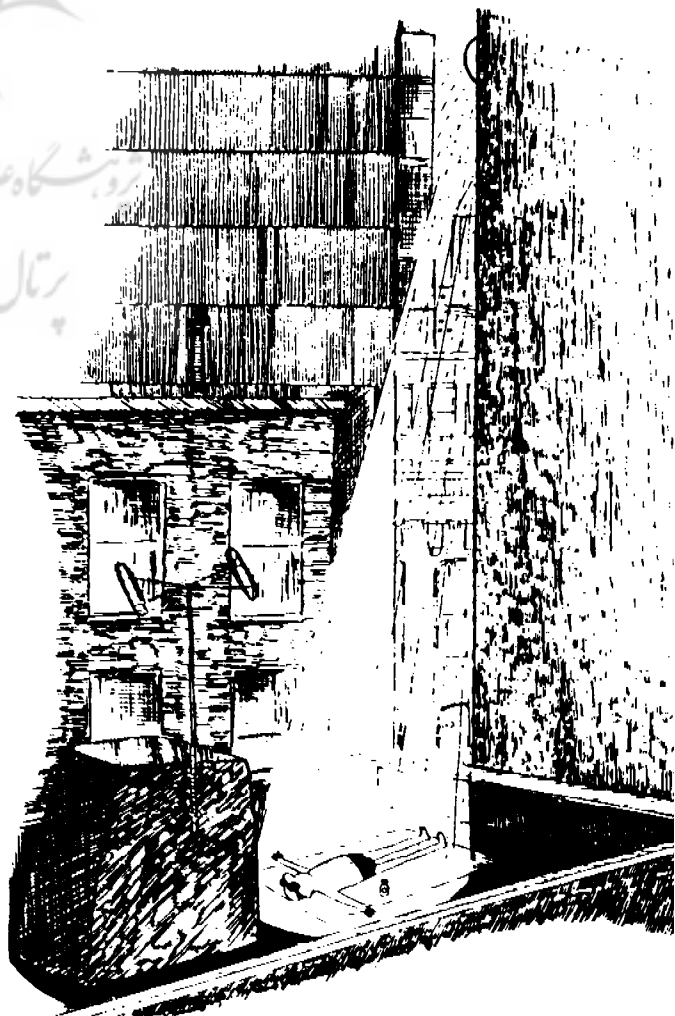
می‌گویند اگر امامی به الحاق به پیمان کپی‌رایت عقیده دارد دیگر چرا توصیه می‌کند که باید مطالعه شود و جمعی به ترکیه و پاکستان و ژاپن که پیش از ما بیوسته‌اند سفر کنند و وضع نشریات و ناشران و مترجمان آن کشورها را از نزدیک ببینند. پاسخ روشن است. الحاق به پیمان کپی‌رایت يك امر مملکتی است و مراحلی دارد. دولت باید ببیند که این امر چه فوایدی دارد و چه مضاری. نظر بنده نظر يك نفر است و بس، و برای هیچ منظوری به تنهایی کافی نیست. بنده به دلایل مختلف از جمله ملاحظات اخلاقی (که از آنهم هیچ شرمنده نیستم) به الحاق عقیده پیدا کرده‌ام. دیگران هم براساس ملاحظات خودشان باید به الحاق عقیده پیدا کنند. و تا امروز تنها سه نفر حاضر شده‌اند که علناً از فکر الحاق حمایت کنند: خود بنده، و مترجمان کوشا دکتر عبدالرضا هوشنگ مهدوی و احمد میرعلایی، که شخص اخیر در همین باب نامه‌ای به یکی از نشریات نوشت ولی نامه به علی که بر من مجهول است چاپ نشد. یکی از فوایدی که شما برای الحاق بر می‌شمارید

جلوگیری از ترجمه‌های مکرر آثار معاصران است...

و رواج یافتن ترجمه‌های مجاز، یعنی ترجمه‌ای که اجازه آن از صاحب اثر دریافت شده باشد. ولی این تنها یکی از نتایج کوچک و جنبی الحاق است.

ولی دوستان شما می‌گویند ترجمه‌های مکرر به سود خوانندگان و به سود فرهنگ است.

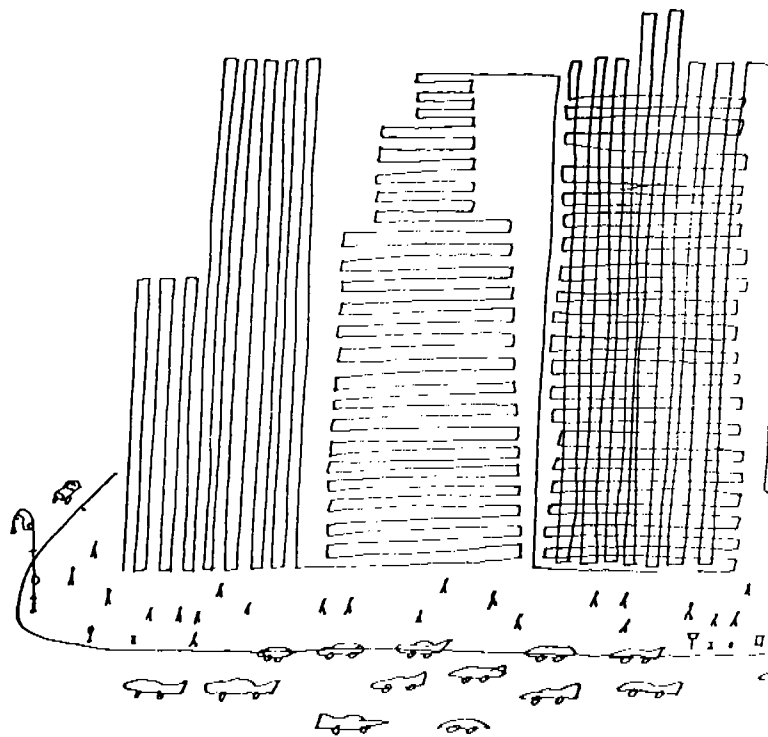
ترجمه‌های مکرر از آثار کلاسیک و دشوار، همان سنگهای نوزده من، بله ولی نه آثار جدید و اغلب میان‌مایه. از این نوع کتابها يك ترجمه خوب کافی است. به من بگویید از چند ترجمه



هزینه‌های چند برابر و فروش بالقوه‌ای که حالا باید میان چند کتاب تقسیم شود. نه خیر، يك ترجمه خوب و مطمئن یقیناً از چند ترجمه شتابزده بر غلط با ارزش تر است.

در انتها آیا مطلبی هست که نیاز به مطرح کردن داشته باشد؟

من نگران پرورش مترجمان جوان هستم، کسانی که باید به میدان بیایند و جای مترجمان نسل ما را پر کنند و از ما جلو تر بروند. در حال حاضر وضع معشوش است و مدارجی را که ما برای تجربه اندوزی لازم می‌دانیم جوانها طی نمی‌کنند و خیلی از آنها یکباره می‌روند سراغ کارهای دشوار. و حاصل کار اغلب تأسف‌آور است و خوانندگان را نسبت به کار مترجمان جدید بی‌اعتماد ساخته است. نقد سازنده هم که یا نداریم یا کم داریم. یکی از راه‌حلهایی که به نظر من می‌رسد تشکیل کارگاه‌های ترجمه با مشارکت استادان است. اصولاً در زمینه ترجمه و حل و فصل مسائل آن کارهای زیادی می‌توان و باید انجام داد. ولی اجازه بدهید شکافتن این مبحث را بگذاریم برای يك فرصت دیگر. آنچه گفتیم برای يك جلسه کافی است.



شتابزده «جنگ خلیج فارس» و «ژنرال در هزار توی خود» و «ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ» کدام يك به غنای زبان فارسی افزوده است. حاصل کار چیزی نبوده است جز وقت تلف شده و

کتابگزاری

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

